

سلوکیه نامه به ایران

ز یار مشفق دیرین نازنین منا
مروجی که بود یار بی‌قرین منا
یکی به شعر دری نکته‌آفرین منا
نیاش عالم نحریر پاک‌دین منا
نیاش، بر سر سجاده جانشین منا
مروجی که بهار است و فرودین منا
به شرق ایران، زی شهر و سرزمین منا
به شادیاخ^۵ و نشابور^۶ و رامتین^۷ منا
به اسفراین^{۱۳} و تون^{۱۴} و به فرمیهن^{۱۵} منا
به شادیاخ نه، بل شاخ یاسمین منا
به کوه میش^{۲۱} و مزینان^{۲۲} و باشتین^{۲۳} منا
کشاند جاذبه‌ی عشق راستین منا
بُراق^{۲۶} سیر درآمد چو زیر زین منا
که سرّ اوست ز اسرار راستین منا
فقال لی: سر! یاخیر سائرین منا^{۲۹}
به بحث^{۳۱} دائر در دور آخرین منا
دو تن از ایشان، اجداد^{۳۳} حق گزین منا
منم که مذهب عشق است کیش و دین منا
که بود عشق خدا نقش بر جبین منا
سرشته بود به عشق تو^{۳۵} ماء و طین منا
که شد به دست تو با آب و گل عجین منا
نجست شاخ دگر مرغ خوش‌نشین منا
چه‌گونه رُست سپرغم زیارگین منا!

رسید چامه‌ی شیرین دلنشین منا
ز دوستدار کهن، اوستاد شعر و سخن
دبیر و دانا، فرهنگمند و فرهنگی
پدرش واعظ فحل و مروّج مذهب
پدرش، بر سر منبر همیشه عرشه‌نشین
مروجی که رواج است از او متاع ادب
مرا ز غربت مغرب کشاند نامه‌ی او
به بیهق^۱ و به جوین^۲ و به طابران^۳ و به توس^۴
به پاژ^۸ و پارمد^۹ و قائنات^{۱۰} و زاوه^{۱۱} و جام^{۱۲}
به سبزوآر نه بل، سبزه‌زار و گلشن من
به مهر^{۱۶} و پادر^{۱۷} و فریومد^{۱۸} و سدیر^{۱۹} و چشم^{۲۰}
ز پامنار^{۲۴} مرا تا منار خسروگرد^{۲۵}
در آسمان وطن، سیرکرد خاطر من
رسید سر^{۲۷} من آن‌گه به مرقد اسرار^{۲۸}
رایت سرّ الاسرار فی تجسده
به ذوق^{۳۰}، سائر در سیر عالم ملکوت
بر آستانه‌ی او سرنهاده شاگردان^{۳۲}
«همه قبیله‌ی من عالمان دین بودند»^{۳۴}
شدم به مکتب عشق اوستا اگر، چه عجب؟
میان واجب و ممکن میانجی آمد عشق
شمیم نفخت حق بود طرفه معجونی
به شاخ سدره^{۳۶} مرا مرغ جان‌قراری داشت
شدم به عشق و ولا مبتلانه از سر خویش!

چه نسبت است الا! تاج فقر و فرق گدا!
 صغیر بودم و از شعر عارفانه شدمی
 به نوجوانی از طبع پُر «ترانه»^{۳۷} من
 معاشر من «ایاک نعبد» همه وقت
 به وقت ذکر جلی^{۳۸} در صوامع ازلی
 پیاله^{۴۰} خوردم و گشتم ز باده آن سان مست
 گه سماع به رقص آمدم چو مولانا
 به رخس جذبہ سوار و به هفت خوان مهمان
 ولی دریغ که عشقم گذاشت پا به فرار
 ز درس و بحث و کتابم فزود شک و گمان
 بتاخت بر من و پی کرد رخس عشق مرا
 گرفت پیر خرد هم چو زال بر من راه
 شتافت طفل خرد بر سرم سلامان وار^{۴۲}
 بلوهری^{۴۴} ز سرانندیب^{۴۵} معرفت نرسید
 مرا ز خوف و رجا بود جان و دل به دونیم
 خرد چنان رومئو، عشق هم چنان ژولیت
 بلی ز ظن و گمانی که اثم بود و گناه
 ظنین به عشق بدی عقل و من ز روی یقین
 ز بعد تموین^{۴۸} یک چند باز تمکین^{۴۹} یافت
 به ذکر دائم هو - لا اله الا هو -
 به زور بازوی همت^{۵۱} به خاک افکندم
 طلا شد عاقبت از کیمیاگر ذہبی^{۵۳}
 بزرگ عارف کامل، حکیم شیرازی^{۵۴}
 گه ترویح، روح و گه تجسم جسم
 حکیم رفت چنان خضرو من چو موسی مات^{۵۶}
 شدم مدرس و قاضی و اوستاد و ادیب
 یکی به شغل و عمل می شدمی مرا مدیون
 به نص قرآن المال و البنون زینة
 به مال و جاه نشد غره جان من هرگز

من گدا و چنین تاج بسدین منا!
 همیشه کامم شیرین چو انگبین منا
 مشام پیر و جوان گشت مشک چین منا
 مصاحب من «ایاک نستعین» منا
 فتاد رخنه ز گلبانگ^{۳۹} پُرتنین منا
 که از یسار ندانستمی یمین منا
 ز شور جذبہ به عیوق شد حنین منا
 که عشق بود فریدون و آبتین^{۴۱} منا
 چو گرگ عقل فتادی به پوستین منا
 فتاد رخنه از این راه در یقین منا
 مکید خون ز ورید من و وتین منا
 نشست رهنز اندیشه در کمین منا
 نواخت دایه‌ی ابدال^{۴۳} گر سرین منا
 بماند حیران بوذاسف^{۴۶} حزین منا
 چنان که غث و سمین ماند یاء و سین منا
 کنار مدفن دین گشت دل دفین منا^{۴۷}
 به باد رفت یقین منا و دین منا
 شدم به عقل ظنین، چون شد او ظنین منا
 ز عشق بار دگر قلب آتشین منا
 ز حصر فکر گشودی دژ حصین منا^{۵۰}
 گرم خواطر^{۵۲} برخاستی به کین منا
 مس وجود منا دانش مسین منا
 به حق گشود چه خوش چشم پاکبین منا
 به خلع و لبس^{۵۵} گه آن بودی و گه این منا
 نبود هیچ کسی ناصر و معین منا
 به هر کناره کسی بود خوشه چین منا
 یکی به علم و ادب می شدمی رهین منا
 نصیب گشت بنات من و بنین منا
 اگر چه بود جهان جمله در نگین منا

نداد باج دلم شاهوش به هیچ کسی
 کسی ز کلک درافشان من ندید و نخواند
 به شرق و غرب شدم مشتهر به علم و عمل
 تب شباب گذشت و شب شراب گذشت
 ولی چو آتش پنهان به زیر خاکستر
 خریده بود دل من ندیده یار و نبود
 گذشت پنجه‌ام از عمر تا ز جذبه‌ی حق
 شب تولد عیسی، به توس، دست قضا
 اگرچه دایه‌ی عشقم گرفته بود ز شیر
 در آستان رضا بسته شد به مشهد توس
 ز دست ضامن آهو، امیر کشور فقر
 شدم به تخت طریقت سوار و گشت تمام
 منم کنون و دلی آرمیده خرم و شاد
 خلیل خاطر من دید چون افول عقول
 ز دام عقل چو یوسف برآمدم از چاه
 ز چاه طبع چو بیژن برآمدم که شدی
 اگرچه عقل، زلیخا صفت، مرا می‌خواست
 نبود برهان ما را به غیر جذبه‌ی حق
 و رای طور عقول است طور کشف و شهود
 چو طور هستی خود را ندید دیده‌ی من
 نصیب من به کهک گشت خانه‌ی صدرا
 مرا به شام رسید آن چنان فتوحاتی
 به خواب بود فتوحات شیخ اکبر^{۵۹} اگر
 به زینبیه و در شام شاهده‌ی برسید
 نگویمت که چه‌ها دیدم و چه بشنیدم
 امین نوشت جواب مروجی که سرود

به کیقباد منا یا به کی‌پشین منا
 مدیح هیچ کس از خواجه و تکین منا
 چنین گذشت شهور من و سنین منا
 گذشت نیز چنان من و چنین منا
 نهفته عشق خدا بود در جنین منا
 به جز اویس قرن هیچ کس قرین منا
 گداخت آتش دیگر دل حزین منا
 بریخت باده‌ی صهبا به ساتکین منا
 گرفت شیردلی جای در عربین منا
 بر آستانه‌ی عشق وی آستین منا
 رسید نقش سلیمانی نگین منا
 به سیر فقر و فنا سیر واپسین منا
 که شد ز عشق، جهان، جنت برین منا
 به تیغ لا زد بر فرق آفلین منا^{۵۷}
 عزیز گشت بسی گوهر ثمین منا
 منزه‌ی نفسش رشته‌ی متین منا
 رسید برهان از رب‌العالمین منا^{۵۸}
 که شد معین دل زار مستعین منا
 که دید طور دگر چشم پاک‌بین منا
 ز عشق، سینه‌ی من گشت طور سین منا
 تمام شد به قم اندر چو اربعین منا
 که در به مکه رسیدی به محیی‌دین منا
 به یقظه بود فتوحات راستین منا
 شب از تجسد اجداد طاهرین منا
 قیاس کن ز خزان، فصل فرودین منا
 «صبا رسان تو سلامی سوی امین منا»

ادینبورا (آذر ۱۳۷۵)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- بیهق، از شهرهای کهن خراسان، خاستگاه شاعر.
- ۲- جوبین، نام ناحیتی حاصل‌خیز در خراسان، خاستگاه رجالی چون صاحب‌دیوان جوبینی.
- ۳- طابران، بخشی از توس بوده است در برابر نوغان.
- ۴- توس، شهر کهن خراسان.
- ۵- شادیاخ، بخشی از نیشابور.
- ۶- نیشابور - نیشابور - ابرشهر خراسان.
- ۷- رامتین از محال بخارا، خاستگاه خواجه علی رامتینی که به گزارش جامی در نفحات مولانای رومی به او به دیده‌ی تفخیم می‌نگریسته است.
- ۸- پاژ، خاستگاه فردوسی.
- ۹- پارمد، خاستگاه ابوعلی فارمدی متصوف معروف.
- ۱۰- قائنات (خراسان جنوبی) که مرکز آن بیرجند است.
- ۱۱- زاوه، خاستگاه قطب‌الدین حیدر: تربت حیدریه.
- ۱۲- جام، خاستگاه جامی: تربت جام.
- ۱۳- اسفراین از شهرهای کهن خراسان.
- ۱۴- تون، از مراکز قدیم خراسان، خاستگاه احمد تونی
- ۱۵- فرمیهن، نام روستایی در خراسان و استان مرکزی
- ۱۶- مهر، روستایی کهن در اطراف بیهق که با آئین مهر (میترائیسم) ربطی دارد.
- ۱۷- پادر، روستایی کهن نزدیک «در» (دربار / قصر)ی بوده است، چنان‌که پادریخت محله‌بی‌ست نزدیک درختی و پامنار محله‌بی‌ست نزدیک مناری.
- ۱۸- فریومد، خاستگاه ابن‌یمین.
- ۱۹- سدیر (مخفف سه‌دیر) روستایی کهن که سه معبد «سه‌دیر» واقع در آن بر سابقه‌ی ادیان قبل از اسلام (ادیان بودایی یا مانوی) در این منطقه دلالت دارد.
- ۲۰- چشام یا چشم (به ضم اول و ثانی).
- ۲۱- کوه میش، بخشی از سبزوار و ضبط متاخر ناحیت قدیم کومش یا قومس.
- ۲۲- مزینان، روستایی کهن در اطراف سبزوار.
- ۲۳- باشتین، روستایی کهن در اطراف که انقلاب سربداران از این روستا شروع شد.

- ۲۴- پامنار محله‌یی و مسجدی در مرکز شهر سبزوار.
- ۲۵- منار خسروگرد (خسروگرد) از آثار باستانی ایران، ساخته‌ی ۵۰۵ هجری.
- ۲۶- براق مرکوب پیامبر در شب معراج.
- ۲۷- سرّ یکی از مراتب سبعه‌ی قلب که عبارت است از طبع، نفس، قلب، روح، سرّ، خفی، اخفی که به اعتبار فنای نفس ناطقه انسانی در عقل فعال به آن سرّ نام نهاده‌اند.
- ۲۸- حاج ملاهادی سبزواری متخلص به اسرار.
- ۲۹- پارسی: روان (سرّ) اسرار (حاج ملاهادی سبزواری) را در عالم لبس (به صورت متجسد و متجسم) دیدم. به من گفت: سیر کن ای بهترین سالکان!
- ۳۰- حکمت ذوقی یا حکمت اشراق یا ذوق‌التاله.
- ۳۱- اشاره به حکمت بحثی یعنی فلسفه‌ی مشاء.
- ۳۲- پس از وفات حاج ملاهادی سبزواری، شاگردان بزرگ او را در مقبره‌ی او دفن کرده‌اند.
- ۳۳- اشاره به دو تن از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری، یعنی سیدمحمد امین الحکما معروف به آقای عراقی (جدّ پدری استاد سیدعلینقی امین) و آقا میرزا یوسف عربشاهی (جدّ مادری استاد سیدعلینقی امین)
- ۳۴- مصرع از سعدی‌ست.
- ۳۵- فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقووا له ساجدین (سوره‌ی حجر، آیه ۲۹)
- ۳۶- سدره المنتهی در قرآن درختی‌ست در آسمان هفتم.
- ۳۷- اشاره به ترانه‌ی فرشتگان (دفتر شعر سیدحسن امین، چاپ آذر ۱۳۴۳) که در سن شانزده سالگی شاعر چاپ و منتشر شد.
- ۳۸- ذکر جلی (لسانی) در برابر ذکر خفی (قلبی).
- ۳۹- گلبنگ: آواز بلند و «گلبنگ گرفتن» از مراسم درویشی‌ست.
- ۴۰- پیاله‌خوردن، دومین مرحله از مراحل سلوک در سلسله‌ی خاکسار.
- ۴۱- ضبط صحیح این کلمه آتین است ولی متاخران تصحیفاً آن را آبتین نوشته‌اند.
- ۴۲- سلامان، فرزندی که از صلب پدر

- بی‌شهووت جدا شد و به‌طور مصنوعی (بی‌آن‌که در رحم مادری قرار گیرد) رشد کرد ولی بعد عاشق دایه‌اش شد.
- ۴۳- ابدال، دایه‌ی سلامان که عاشق فرزند شیرینی (رضاعی) خود شد.
- ۴۴- بلوهر، مرشد بزرگی که به قصد راهنمایی و نجات بوداسف از سرانندیب به سوی او حرکت کرد.
- ۴۵- سرانندیب، محل هبوط آدم و خاستگاه بلوهر.
- ۴۶- یوداسف (بوداسف) که در قصری به حکم پدر زندانی بود تا از فقر، مرض، فقر، مرضی و مرگ و زوال آگاهی پیدا نکند.
- ۴۷- در تراژدی رومیو و ژولیت، چون رومیو، پیکر ژولیت را دید به‌گمان این‌که معشوقه‌اش مرده است خود را کشت و چون ژولیت به هوش آمد، معشوق خود را کشته یافت. او نیز خود را کشت.
- ۴۸- تلوین از اصطلاحات متصوفه به معنی تغییر حال و در این‌جا به معنی شک و تردید.
- ۴۹- تمکین در برابر تلوین به معنی استقامت در احوال و داشتن یقین و اطمینان.
- ۵۰- حدیث سلسله الذهب، کلمه لا اله الا الله حصنی.
- ۵۱- همت یعنی توجه و قصد قلب با تمام قوای روحانی به جانب حق برای حصول کمال و تصرف در خود یا دیگران.
- ۵۲- اشاره به نفی خواطر.
- ۵۳- اشاره به سلسله‌ی ذهبیه‌است.
- ۵۴- اشاره به شیخ محمدعلی حکیم شیرازی.
- ۵۵- خلج و لبس عبارت از قدرت روح کامل به مردن جسمانی و خروج روح از کالبد به اختیار خود اوست. چنان‌که هر لحظه بخواهد بتواند از کالبد خود خارج شود و باز به اراده‌ی خود به کالبد خود برگردد.
- ۵۶- اشاره به داستان خضر و موسی که در قرآن مجید آمده است و کارل گوستاو یونگ نیز از خضر به وجدان مغفوله‌ی جمعی تعبیر کرده است و ...
- ۵۷- اشاره به ابراهیم خلیل، و تعبیر او «انی لاحب الافلین».
- ۵۸- یوسف پس از رویت برهان رب از وسوسه‌ی زلیخا مصون ماند.
- ۵۹- شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی.